

برونو بائر و مسحیت اولیه

در افشاء ماهیت دین



فردریگ انگلس

برونو بائر و مسیحیت اولیه

چند توضیح

در مورد شیوه ترجمه، نحوه تهیه و تنظیم یادداشت‌های پایان مقاله و تمام موارد کلی که به ترجمه فارسی این مقاله انگلس مربوط می‌شود، دقیقاً مبتنی بر همان نکاتی است که مترجمان در مقدمه ترجمه مقاله دیگری از انگلس (چاپ شده در شماره اول "اندیشه رهائی" به عنوان "چند توضیح") اشاره کرده‌اند و به منظور جلوگیری از تکرار توضیحات (که دقیقاً در مورد ترجمه حاضر نیز صادق است)، از خوانندگان می‌خواهیم که به صفحات ۱۷۷-۱۷۹ آن شماره مراجعه کنند.

اما چند توضیح اختصاصی (به همراه چند توضیح کم و بیش مکرر) درباره ترجمه مقاله این شماره:

1- مقاله "برونوبائر و مسیحیت اولیه"¹، در آغاز، از متن آلمانی ("بر اساس دستنویس فردریش انگلس نوشته شده در نیمه دوم آوریل ۱۸۸۲") به فارسی برگردانده شد.

2- ترجمه فارسی دیگری بطور جداگانه از همین مقاله، این بار از روی ترجمه فرانسوی آن مندرج در کتاب:

Marx – Engels: Sur la religion, Editions sociales. Paris, 1972 (که این خود از متن آلمانی مقاله انگلس، "چاپ شده در شماره های ۱۹ و ۲۰ نشریه‌ی Sozialdemokrat به تاریخ ۴ و ۱۱ مه ۱۸۸۲" به فرانسه ترجمه شده بود) صورت گرفت.

3- زمانی که اختلافات موجود در این دو ترجمه فارسی (از متن آلمانی و ترجمه فرانسوی) مشخص شد، برگردان فارسی از روی ترجمه فرانسوی، مجدداً کلمه به کلمه (با دقت و تأکید بیشتر به روی تفاوت های آن) با متن آلمانی مقاله انگلس مقایسه شد و هر مورد اختلاف، حتی اختلافات جزئی در مورد نحوه بیان، دقیقاً مشخص گردید.

4- در زمینه ی موارد اختلاف متن آلمانی و ترجمه فرانسوی مقاله و حتی در مورد اختلافات جزئی در مورد نحوه بیان، همان شیوه ای را بکار گرفته ایم که در شماره اول "[اندیشه رهائی](#)" توضیح داده ایم:

"...در مورد تفاوت های جزئی، تقریباً همه جا، متن آلمانی را اصل قرار داده ایم، و در خصوص تفاوت در نحوه جمله بندی نیز، در جاهائی که نحوه جمله بندی آلمانی، ترجمه فارسی را ثقیل جلوه نمی داد آن را بر نحوه جمله بندی ترجمه فرانسوی، رجحان داده ایم. در مورد برخی از عبارات مشکل و پیچیده، که ترجمه آن ها - چه از متن آلمانی و چه از ترجمه فرانسوی - به فارسی ثقیل می نمود، نوعی تلفیق به عمل آورده ایم با این تأکید که در این حال نیز بیشترین توجه ما به نحوه ارائه عبارت در متن آلمانی بوده است".

5- در متن ترجمه حاضر، در برخی موارد، در کنار معادل فارسی یک واژه یا یک اصطلاح، اصل آن را به آلمانی در داخل پرانتز آورده ایم (بی آن که معادل آن ها را در ترجمه فرانسوی نقل کنیم). دلیل این امر این است که در این موارد، معادل های فرانسوی (هر چند غالباً گویا تر ولی در هر حال) با اصل آلمانی آن واژه ها و اصطلاحات کم بیش تفاوت داشتند و یا دقیقاً یکی نبودند.

اما در سایر موارد، یعنی وقتی که در کنار معادل فارسی یک واژه یا یک اصطلاح، اصل آلمانی را به همراه معادل فرانسوی آن در داخل پرانتز نقل می‌کنیم، عمدتاً به دو دلیل است:

الف- برای اطلاع یا جلب اعتماد خواننده در مورد معادل فارسی ارائه شده.

ب- بدلیل رسا و همه‌جانبه نبودن معادل فارسی انتخاب شده توسط ما در مقابل آن واژه یا اصطلاح آلمانی و فرانسوی و در نتیجه به منظور کمک به فهم بیشتر مطلب.

6- در متن ترجمه حاضر، در دو حالت، کلمه یا عبارتی به فارسی در داخل پرانتز قرار دارد:

الف- در متن اصلی آلمانی مقاله انگلس پرانتز وجود دارد.

ب- در متن اصلی مقاله، آن کلمه یا عبارت وجود ندارد ولی در ترجمه فرانسوی آن‌ها به چشم می‌خورد. هر جا که کلمه یا عبارت اضافی در ترجمه فرانسوی به گویاتر شدن مطلب و فهم بیشتر آن کمک می‌کرد، آن را در ترجمه حاضر آورده‌ایم ولی به منظور متمایز شدن، آن کلمه یا عبارت را در داخل پرانتز قرار داده‌ایم و در هر مورد، در زیرنویس تذکر داده‌ایم که: "این کلمه (یا عبارت) در متن اصلی مقاله وجود ندارد، از ترجمه فرانسوی نقل شده است". نکته پیداست کلمه یا عبارتی اضافی که در ترجمه فرانسوی مقاله وجود داشت ولی کمک‌چندانی به گویاتر شدن مطلب و فهم بیشتر آن نمی‌کرد، در ترجمه فارسی حاضر نیآورده‌ایم.

7- در مورد گروه‌های متن مقاله همان امری صادق است که در شماره گذشته نوشته‌ایم:

"گروشه‌های فراوان در مقاله به منظور هر چه بیشتر مفهوم شدن ترجمه از طرف ما به متن اضافه شده‌اند".

8- در شماره گذشته "اندیشه رهائی" (شماره ۱) در مورد نحوه تهیه و تنظیم یادداشت‌ها و منابع مورد استفاده به تفصیل توضیح داده ایم، تنها نکته متفاوت با شماره قبلی به شرح زیر است: در شماره گذشته هر جا که یادداشت‌ها از طرف مترجمان فارسی تهیه شده بود با امضاء "م. ف" مشخص می‌گردید، زیرنویس انگلس با "ف.ا" و در باقی موارد یعنی زیرنویس‌های مترجمان فرانسوی یا فهرست اعلام پایان کتاب "مارکس - انگلس درباره دین"، بدون امضاء. در این شماره این امر را معکوس کرده ایم بدین معنا که زیرنویس‌های انگلس، متن آلمانی، مترجمان فرانسوی و فهرست کتاب مذکور در فوق را در هر مورد مشخص کرده ایم و باقی زیرنویس‌ها (بدون توضیح) از مترجمان این مقاله است.

9- به منابع مورد استفاده برای تهیه و تنظیم یادداشت‌ها، که در شماره گذشته "اندیشه رهائی" از آن‌ها نام برده ایم باید Dictionnaire des religions (که مشخصات آن در یادداشت شماره ۱۴ همین شماره آمده) را اضافه کرد.

مترجمان:

هوشنگ صداقت

پرویز کمالی

در ۱۳ آوریل، در برلین، مردی چشم از جهان فرو بست که پیش از این، به عنوان فیلسوف و فقه‌شناس، نقشی ایفاء کرده بود ولی سال‌های سال، به نیمه از یاد

رفته، جز گهگاه، آن هم به عنوان پدیده‌ای "عجیب و نوظهور" در ادبیات، توجه عموم را به خود جلب نکرده بود. فقهای رسمی، از جمله رُنان²، از [آثار] او اقتباس می‌کردند و از این رو، جملگی، در به فراموشی سپردن نام او همصدا بودند. و با این همه، او ارزشی بیش از همه‌ی آن‌ها داشت و بیش از همه‌ی آن‌ها در زمینه‌ای که مورد توجه ما سوسیالیست هاست، یعنی منشاء تاریخ مسیحیت، کار کرده بود.

مرگ او فرصتی به دست می‌دهد که هر چند به اختصار به ترسیم وضعیت کنونی این مسئله [یعنی منشاء تاریخی مسیحیت] و اداء سهم بائر در حل آن، پردازیم.

نظریه‌ی مسدودی که از زمان آزاداندیشان³ قرون وسطی تا (فیلسوفان)⁴ عصر روشنگری قرن هیجدهم حاکم بود - و از تمام ادیان، از جمله مسیحیت، به عنوان دست پخت شیادان یاد می‌کرد -، بعد از هگل، که وظیفه‌ی فلسفه را اثبات این امر دانست که تاریخ جهان از تحولی عقلانی پیروی می‌کند، دیگر ناکافی جلوه‌گر شد. اکنون کاملاً روشن است اگر چه ادیان طبیعی چون بت پرستی سیاهان و دین بدوی آریائی‌ها⁵ متولد شدند بی آن که شیادی در به وجود آمدن شان نقشی ایفاء کرده باشد، گسترش بعدی آن‌ها، خیلی زود، شیادی پیشوایان مذهبی را اجتناب ناپذیر کرد. اما، ادیان ساختگی⁶، در کنار همه‌ی شور هیجان صادقانه‌ای که برانگیختند از بدو پایه گذاری‌شان نتوانستند از شیادی و جعل تاریخ چشم پوشی کنند و مسیحیت نیز - بطوری که بائر در نقد خود بر "عهد جدید" نشان می‌دهد - از همان آغاز، قابلیت بسیاری در این زمینه از خود بروز داده است. ولی این امر [یعنی شیادی و جعل تاریخ توسط ادیان] چیزی جز تأکید بر یک پدیده‌ی عمومی نیست و مورد خاصی [یعنی دین مسیحیت] را که موضوع بحث در اینجا است، توضیح نمی‌دهد.

نمی‌توان گریبان خود را از چنگال دینی که امپراطوری جهانی روم را مقهور خود ساخت و طی ۱۸۰۰ سال بخش اعظم بشریت متمدن را تحت سلطه خود داشت صرفاً با این بیان که تاروپود آن از مهملاتی است که توسط مشتی شیاد ساخته و پرداخته شده، رها کرد. هنگامی می‌توان از چنگال آن خلاصی یافت که قادر باشیم منشاءش را و گسترشش را، از ورای شرایط تاریخی، در آن زمانی که به وجود آمد و در آن زمانی که بصورت دین حاکم در آمد، توضیح دهیم. مشخصاً در مورد مسیحیت، حل این مسئله بر جای خود باقی است: چطور توده‌های مردم در امپراطوری روم این مهملات را، که مضافاً بردگان و ستمدیدگان به تبلیغ آن می‌کوشیدند، بر سایر ادیان ترجیح دادند تا جایی که کنستانتین^۷ جاه طلب، سرانجام با پذیرش این دین مهمل، بهترین وسیله را برای دسترسی به حاکمیت مطلق العنان در دنیای روم یافت.

سهمی که برونو بائر در پاسخگویی به این سؤال اداء کرد، بیش از هر کس دیگر است. ویلکه^۸ از طریق مطالعات زبان‌شناسی ثابت کرده بود که انجیل‌ها از نظر زمانی بدنبال یکدیگر آمده و دارای وابستگی متقابل‌اند. برونو بائر همین امر را با بررسی محتوای انجیل‌ها - علی‌رغم تمایل فقه‌شناسان نیمه مذهبی در مخالفت با اقدام او در دوره ارتجاع بعد از ۱۸۴۹-۹، به نحوی غیرقابل انکار، به اثبات رساند^{۱۰}. بائر خصلت ضد علمی تئوری مه‌آلود اشتراوس^{۱۱} را - که به هر کس امکان می‌داد به میل خود، روایات انجیلی را با [وقایع] تاریخی عوضی بگیرد -، در نهایت غیرعلمی خود، بر ملا کرد. بائر با نشان دادن این امر که در تمامی محتوای انجیل‌ها تقریباً هیچ چیزی وجود ندارد که از نقطه نظر تاریخی قابل اثبات باشد - تا جایی که حتی می‌توان وجود تاریخی عیسی مسیح را نیز مورد تردید قرار

داد -، زمینه را برای پاسخگوئی به این مسئله، پاک و هموار کرد: منشاء نظریات (VORSTELLUNG) و افکاری که در مسیحیت به صورت نوعی سیستم به هم گره خورده اند کدام است و چگونه توانسته‌اند بر جهان مسلط شوند؟

همین مسئله، بائر را تا آخرین لحظه زندگی به خود مشغول داشت. تحقیقات او، در نقطه اوج خود، به این نتیجه منجر شد: فیلون¹²، یهودی اسکندرانی، که در سال ۴۰ تقویم [میلادی] ما، علی‌رغم کهولت سن هنوز در قید حیات بود، پدر واقعی مسیحیت است و سه‌نک¹³، رواقی رومی، به اصطلاح عموی آن. نوشته‌های متعدد منسوب به فیلون که به دست ما رسیده‌اند در واقع، از تلفیق سنت‌های یهودی - با تعبیر عقلانی و استعاره آمیز از آن‌ها - با فلسفه یونانی و به ویژه با فلسفه رواقی بوجود آمده‌اند. این همسازی بینش‌های غربی و شرقی، از همان ایام حاوی تمامی نظریات (VORSTELLUNG) ذاتی مسیحیت بوده اند: این که گناه در انسان، غریزی است، لوگوس¹⁴، کلامی است که در خداست، که خود خداست، که میانجی است بین انسان و خدا؛ این که کفاره گناهان نه با قربانی حیوانات بلکه از طریق هدیه قلب خود به خدا [پس داده می شود]؛ و این که سرانجام، این نشانه‌ی اساسی: فلسفه‌ی جدید دینی، با در هم ریختن نظم پیشین جهان، پیروان خود را از میان فقیران، بینوایان، بردگان، از همه جا رانده شدگان و تحقیر کنندگان ثروتمندان، قدرتمندان و ممتازان جستجو می کند، و بدین ترتیب، هر گونه لذایذ دنیوی و به ریاضت کشاندن جسم به صورت یک قاعده درآمد.

از طرف دیگر، سابق بر این ها، اگوست¹⁵، ضوابطی را [نه بخاطر ایجاد یک دین جدید و دفاع از مصالح آن بلکه] به دلیل مصالح امپراتوری به نظم درآورده بود که در آن‌ها نه فقط [موضوع رابطه‌ی]

"انسان - خدا" بلکه همچنین [موضوع] به اصطلاح "باکره آبستن شدن" عنوان شده بود. اگوست نه تنها [مردم را] واداشت که به سزار¹⁶ و خودش به عنوان خدایان احترام بگذارند بلکه این افسانه را رواج داد که او، خدایگان اگوست سزار (Augustus Caesar Divus) پسر یک بشر خاکی نیست بلکه مادرش او را از خدا اپولون¹⁷ حامله شده است. باید امیدوار بود که این خدا اپولون از بستگان آن خدائی نیست که هانریش هاینه شعری در باره او سروده است¹⁸.

بطوری که ملاحظه می‌شود، برای این که مسیحیت در خطوط اساسی‌اش تکمیل شود جز حرف آخر (Schlussstein)، کم و کسری نداشت¹⁹: تجسم کلام [خدا] در یک شخص معین و قربانی شدن این فرد، به روی صلیب، به عنوان کفاره‌ی گناهان بشریت گناهکار.

این که چگونه این حرف آخر، تاریخاً، در آموزش‌های رواقی فیلون راه یافته است، منابع واقعاً مطمئن ما را در مضيقه قرار می‌دهند ولی تا این حد اطمینان وجود دارد که این حرف آخر توسط فیلسوفان پیرو فیلون و رواقیون در آن راه نیافته است. ادیان توسط کسانی پایه گذاری می‌شوند که خود نیاز مذهبی را احساس می‌کنند و به نیاز مذهبی توده‌ها وقوف دارند و طبق قاعده‌ی کلی، این امر در مورد فلاسفه‌ی مکاتب صدق نمی‌کند. بر عکس، در دوره‌هائی که همه چیز در حال تجزیه و تلاشی است - به عنوان مثال همچنین در حال حاضر - مشاهده می‌کنیم که فلسفه کلاسیک یونانی در شکل نهائی‌اش - به ویژه در مورد مکتب اپیکوری - بسوی ماتریالیسم آتیه‌ایستی جهت گیری کرد، فلسفه عامیانه‌ی یونانی به سوی آئین خدای یکتا و جاودانگی روح کشانده شد. این بلائی است که بر سر یهودیت عامیانه شده و بصورت عقلانی درآمده - در ارتباط و اختلاط (Mischung) با

بیگانگان و نیمه یهودیان - نیز وارد آمده و منجر به این شده است که مراسم شرعی از یاد برود، خدای ملی سابقاً منحصرأ یهودی، یهوه²⁰ (Jahvé)، به خدائی - تنها خدای واقعی - که خالق آسمان و زمین است بدل گردد، جاودانگی روح را که، در اصل بیگانه با یهودیت بود، پذیرا شود. بدین گونه، نقطه تلاقی بین فلسفه‌ی عامیانه‌ی تک خدائی و دین عامیانه‌ای که خدای واحد ساخته و پرداخته شده‌ای را به آن ارائه می‌داد، به وجود آمد. و بدین گونه، زمینه‌ای فراهم می‌گردد که بر پایه آن، نظریات (Vorstellung) ایضا عامیانه‌ی فیلون شکل بگیرند تا مسیحیت در میان یهودیان متولد شود و بر پایه آن، همین که این دین ایجاد گردید بتواند مورد استقبال یونانی‌ها و رومی‌ها قرار گیرد. مسیحیت از نظریاتی منتج گردیده که از فیلون به عاریت گرفته و توده‌گیر شده‌اند، نه این که مستقیماً از نوشته‌های فیلون اقتباس شده باشند؛ دلیلش را این امر به دست می‌دهد که عهد جدید، تقریباً بطور کامل از بخش اصلی نوشته‌های او یعنی از تفسیر فلسفی - استعاره آمیز روایات عهد عتیق غافل می‌ماند. بائر به این وجه، توجه کافی مبذول نداشته است.

با مطالعه اپوکالیپس سن ژان²¹ می‌توان تصویری از چگونگی هیات اولیه مسیحیت برای خود فراهم ساخت: تعصب خشک و درهم و برهم وصف ناشدنی مذهبی؛ دگم‌ها در شکل آغازین خود؛ از آنچه اخلاق مسیحی نامیده می‌شود، فقط به ریاضت کشاندن جسم؛ در مقابل، رؤیت‌ها و پیشگوئی‌ها، چه فراوان. تدوین نهائی دگم‌ها و اخلاق [مسیحی] متعلق به دوره بعدی است که در طی آن، انجیل‌ها و به اصطلاح نامه‌های حواریون نوشته شده‌اند²². و در اینجا، لااقل در زمینه‌ی اخلاق، بدون کمترین شرمی، فلسفه‌ی رواقیون به ویژه سENECA (13) مورد استفاده قرار گرفت. بائر نشان داده است که

نامه‌ها [ی حواریون] غالباً کلمه به کلمه از نوشته های سهنک رونویسی شده اند، در واقع، این امر، توجه خشکه مقدسان را به خود جلب کرده بود ولی اینان مدعی می شدند که این سهنک بود که از روی عهد جدید - که در آن زمان هنوز نوشته نشده بود - رونویسی کرده است. دگم‌ها از یک طرف در ارتباط بود با افسانه‌ی انجیلی مسیح - که در آن ایام در حال تنظیم و تدوین بود -، و از طرف دیگر، در مبارزه بین مسیحیان با منشاء یهودی و مسیحیان با منشاء غیر یهودی (Chrétien d'origine païenne)²³.

در مورد علی که به مسیحیت امکان کسب پیروزی و گسترش تسلط خود بر جهان را ارائه داد، بائر نشانه‌هایی بسیار با ارزش به دست می‌دهد. اما در این جا، ایده‌آلیسم فلسفه‌ی آلمانی گریبان‌ش را می‌گیرد و مانع از آن می‌گردد که دیدی روشن و فرمولاسیونی دقیق داشته باشد. در تعیین کننده‌ترین نقطه، غالباً پرگوئی جایگزین اصل مسئله می‌گردد. به هر حال، به جای ورود در جزئیات نظریات بائر، ترجیح می‌دهیم که بینش خاص خودمان را در این زمینه - که هم متکی به کارهای بائر و هم متکی به مطالعات شخصی ماست - ارائه دهیم.

غلبه روم، در آغاز، به طور مستقیم، ساخت سیاسی پیشین و سپس به طور غیرمستقیم، شرایط زندگی اجتماعی قبلی را در تمامی سرزمین‌های مغلوب، زیر و رو کرد. اولاً تفاوت ساده بین شهروندان رومی و غیر شهروندان یا رعایا (Staatsuntertanen-Sujets) را (اگر سیستم برده داری را نادیده بگیریم) جایگزین تقسیمات کاستی پیشین کرد. ثانیاً و خصوصاً، تضیقات و فشارها را به نام دولت روم اعمال کرد. اگر امپراتوری - در جهت منافع خود دولت - آنچه در توان داشت انجام داد تا به آزمندی مدام فزاینده‌ی پروکنسول‌ها²⁴ پایان بخشد، ولی آن آزمندی جایش را

به مالیات هائی داد که به نفع خزانه امپراتوری گرفته می شد و سنگینی‌شان بیش از پیش به گرده مردم فشار می آورد، و این بهره‌کشی به نحو وحشتناکی تأثیر متلاشی کننده داشت. بالاخره، ثالثاً، همه جا [از جمله در متصرفات امپراتوری روم] قضاوت بر اساس قوانین روم و توسط قضات رومی صورت می گرفت و بدین ترتیب، مقررات اجتماعی بومی در صورتی که با قوانین حقوقی روم مطابقت نداشتند، غیر معتبر اعلام شدند. این سه اهرم می بایست با نیروی عظیم تسطیحی (Nivellierende kraft – Nivèleur) خود تأثیر بگذارند به ویژه این که در طی چند قرن بر مردمی اعمال شدند که استوارترین عناصر آن در جریان نبردهایی که قبلاً یا هم زمان و یا حتی غالباً پس از فتوحات روی داده بود سرکوب شده و یا به بردگی کشانده شده بودند. شرایط اجتماعی ایالت (Provinces)²⁵ هر چه بیشتر به شرایط اجتماعی پایتخت ایتالیا نزدیک می شد. مردم هر چه بیشتر به سه طبقه‌ی متشکل از عناصر و ملیت های مختلف تقسیم می شدند: ثروتمندان که در میان آن ها تعداد زیادی بردگان آزاد شده وجود داشت (رجوع کنید به پترونه)²⁶، زمینداران بزرگ و ریاخواران یا هر دو با هم مانند همین عموی مسیحیت [یعنی] سهنک؛ تهی‌دستان آزاد (Besitzlose freie) که در روم به هزینه دولت زندگی و خوش گذرانی می‌کردند و [همگان آن ها] در ایالات، به حال خود رها شده بودند؛ و بالاخره، توده های وسیع مردم یعنی بردگان. دو طبقه اول در برابر دولت و به عبارت دقیق تر در برابر امپراطور تقریباً به اندازه‌ی بردگان در مقابل اربابان خود، فاقد حقوق بودند. مشخصاً از زمان تی بر²⁷ تا نرون²⁸، قاعده بر این بود که ثروتمندان رومی را، برای تصاحب دارائی شان، به مرگ محکوم کنند. پایه‌های حفظ حکومت از نظر مادی، ارتش بود که از همان ایام بیشتر به یک ارتش Landsknecht²⁹ شبیه بود تا به ارتش کهن رومی متشکل

از روستائیان. و از نظر اخلاقی، به ویژه این باور عمومی رواج داشت که هیچگونه امکان خروج از این وضعیت - وضعیتی که امپراتوری بر اساس سلطه نظامی بنا شده و این ضرورتی تغیر ناپذیر است - وجود ندارد ولو حتی فلان یا بهمان امپراتور تغیر کند. این که این نظرگاه بر پایه‌ی چه واقعیت های بسیار مادی استوار بود، در اینجا مورد بحث نیست.

این محرومیت عمومی از حقوق و فقدان امید برای ایجاد شرایط بهتر، با خمودگی و سرخوردگی عمومی در انطباق بود. اندک باقی ماندگان رومیان قدیمی از نقطه نظر روش و نحوه تفکر پاتریسینی³⁰ یا حذف شدند و یا به خاموشی گرائیدند؛ آخرین فرد از میان آن ها ، تاسیت³¹ بود. دیگران از این که توانسته بودند خود را از زندگی اجتماعی بدور نگه دارند ، خوشحال بودند؛ ثروتمند شدن و تمتع از این ثروتمندی و همچنین وراجی‌ها و دسیسه چینی های خصوصی، هستی‌شان را سرشار می کرد. تهیدستان آزاد، که در روم از دولت مستمری دریافت می‌داشتند، در ایالات، وضع ناگواری داشتند. اینان [بر خلاف تهیدستان آزاد در روم] مجبور بودند که کار کنند و مضافاً با رقابت کار بردگان مواجهه بودند. ولی آنان فقط در شهرها به چشم می خوردند. در کنارشان در ایالات، هنوز دهقانان [یعنی] زمین داران آزاد (اینجا و آنجا ، حتی در شکل مالکیت جمعی) یا، مثلاً در گُل³²، سرفه‌ای زمین داران بزرگ نیز وجود داشت. این طبقه [دهقانان یا روستائیان] کمتر از همه تحت تاثیر دگرگونی های اجتماعی قرار گرفت. همچنین طبقه‌ای بود که بیش از همه در مقابل دگرگونی‌های مذهبی مقاومت نشان داد³³. بالاخره، بردگان، بی حق و بدون خواسته (Recht und willenlos) ، برای رهائی خود - همان طوری که سابق بر این، شکست اسپارتاکوس³⁴ نشان داده بود - در موقعیت ناممکن

بسر می بردند؛ اما بخش اعظم آن ها، خود انسان های سابقاً آزاد و یا فرزندان انسان های آزاد بودند. بنابراین، هنوز در میان این ها بود که می بایست شدید ترین نفرت ها، نفرتی جوشان - هر چند ناتوان در نمود بیرونی - علیه شرایط زندگی شان وجود داشته باشد. در تطابق با این وضع، ایدئولوگ های این دوره را نیز گونه گون می یابیم. فیلسوفان یا فقط استادانی بودند پولساز (Geldwerbende) و یا دلکان مزد بگیر ثروتمندان عیاش. برخی از آنان حتی برده بودند. نمونه ی آقای سهنک به ما نشان می دهد که سرنوشت آن ها، در بهترین حالت، به کجا منتهی می گردید. این رواقی که تقوی و قناعت را موعظه می کرد، استاد توطئه در دربار نرون بود، آنچه که [تحصیل آن ها] بدون نوکر صفتی غیرممکن می نمود [یعنی] پول، اموال، باغ ها و کاخ ها از نرون هدیه گرفت، و در حالی که لازار فقیر را به عنوان نمونه و سرمشق ارائه می داد، خود در حقیقت، تمثیل انجیلی مرد ثروتمند بود³⁵. درست هنگامی که امپراطور یقه اش را گرفت، از او تقاضا کرد که هدایایش را باز پس بگیرد و گفت که فلسفه اش او را بس است³⁶. تنها معدودی از فیلسوفان همانند پرسپوس³⁷ وجود داشت که لااقل شلاق طنز خویش را بروی معاصران مسخ شده شان فرو کشند. اما آنچه که به نوع دوم از ایدئولوگ ها - حقوق دانان - مربوط می شود باید گفت که اینان طرفداران پرشور شرایط جدید (اجتماعی)³⁸ بودند زیرا که امحاء تمامی تمایزات کاستی به آنان امکان می داد که حقوق مدنی مورد علاقه شان را تنظیم کنند تا در عوض، متعاقباً، خفت آورترین حقوق دولتی را که طی آن زمان وجود داشت برای امپراتوران فراهم سازند.

امپراتوری روم، با نابودی ویژگی های سیاسی و اجتماعی خلق ها، ادیان خاص آن ها را نیز به نابودی

کشاند. تمامی ادیان عهد عتیق، ادیان طبیعی قبیله‌ها و، بعدها، ملت‌ها بودند که از موقعیت اجتماعی و سیاسی هر خلق زائیده شده و رشد یافته بودند. همین که این پایه‌ها فرو ریختند، همین که اشکال اجتماعی و نهادهای (Einrichtung) سیاسی سنتی و نیز استقلال ملی در هم شکسته شدند پیدا است دین نیز که جزئی از آن نهادها بود، از هم فرو پاشید. خدایان ملی می‌توانستند خدایان ملی دیگر ملل را در کنار - و نه بر فراز - خود تحمل کنند: و این در عهد عتیق یک قاعده کلی بود. ریشه دوانیدن نیایش‌های شرقی اگر چه به دین رومی صدمه زد ولی نتوانست از انحطاط ادیان شرقی جلوگیری کند. به محض آن که خدایان ملی نتوانستند حافظ استقلال و حاکمیت ملت خود باشند با دست خویش گلوی خود را به تیغ می سپارند. این چیزی است که در همه جا (به غیر از [در نزد] روستائیان، به ویژه در مناطق کوهستانی) بوقوع پیوسته است. آنچه که در روم و یونان در اثر روشنگری فلسفه‌ی عامیانه - نزدیک بود که بگویم ولتر گرایانه (Voltaireianisme) - صورت گرفت، در ایالات، از طریق به بردگی در آوردن [مردم آن سرزمین‌ها] و از طریق مبدل کردن انسان‌های شیفته آزادی به ولگردانی خودپرست و رعایائی سرخورده انجام پذیرفت.

وضعیت مادی و اخلاقی بدین گونه بود. حال، تحمل ناپذیر و آینده - در صورت وجود -، از آن تهدید آمیزتر. بدون هیچ مفرّ. بی امید زیستن و یا پناه جستن در مبتذل‌ترین عیش و عشرت‌ها - و حداقل در نزدیک کسانی که می‌توانستند چنین امکانی داشته باشند و اینان، اقلیت کوچکی را تشکیل می‌دادند. و گر نه، جز تسلیم بی‌حالانه در مقابل یک امر گریز ناپذیر راهی باقی نمی‌ماند. اما در میان تمام طبقات، می‌بایست تعدادی افراد وجود داشته باشند

که سرخورده از رهایی مادی، در جستجوی رهایی معنوی بوده باشند - در جستجوی تسلائی در درون، که بتواند آن ها را از غوطه ور شدن در نا امیدی مطلق، در امان نگه دارد. نه فلسفه رواق و نه مکتب اپیکور هیچ یک قادر به ارائه چنین تسلائی نبود، دقیقاً به خاطر فلسفه بودنشان و، تحت این عنوان، برای شعور عام ساخته و پرداخته نشده اند و ثانیاً، به خاطر این رفتار پیروان شان، آموزش های این مکاتب را بی اعتبار می کرد³⁹. تسلا می مورد طلب می بایست نه با جایگزینی فلسفه از دست رفته بلکه دین از دست رفته بدست آید؛ می بایست در یک شکل مذهبی متجلی شود همان طوری که در زمان - و تا قرن هفدهم - هر مفهومی که می خواست توده گیر شود می بایست چنین باشد [یعنی شکل مذهبی به خود بگیرد].

تقریباً نیازی به یاد آوری این نکته نیست: اکثریت کسانی که در ضمیر باطن خویش چنین تسلی [یعنی] گریز از دنیای برون به جانب دنیای درون را طلب می کردند لزوماً می بایست ... در میان بردگان یافته شوند. در یک چنین وضعیت از هم فروپاشی عمومی اقتصادی، سیاسی، فکری و اخلاقی است که مسیحیت ظهور کرد. به طور تعیین کننده در تقابل تمامی ادیان پیشین قرار گرفت.

در تمامی ادیان پیشین، مراسم یک امر عمده بود. فقط با شرکت در قربانی ها و مراسم دسته جمعی - علاوه بر این ها، در شرق، با رعایت مقرارات (در کوچک ترین جزئیات آن ها) مربوط به تغذیه و تزکیه - بود که یک فرد می توانست تعلق خاطر خود [نسبت به یک دین] را بروز دهد. در حالی که یونان و روم، در تحلیل نهائی، دارای انعطاف بودند. در شرق، منکرات دینی - که به افول نهائی [ادیان] آن کمک کرد -، حاکم بود. افراد متعلق به دو دین مختلف (مصریان، پارسیان، یهودیان، کلدیان و غیره) نمی

توانستند با هم غذا بخورند و بنوشند و یا هیچ امر روزمره را مشترکاً انجام دهند؛ به زحمت می توانستند با هم حرف بزنند. با این انفکاک انسان ها از هم، بخش بزرگی از شرق کهن نیز به نابودی کشانده شد. مسیحیت نسبت به آن مراسم مذهبی که انفکاک انسان ها را متحقق می کرد، بی توجه ماند همانگونه که حتی به قربانی⁴⁰ و دسته های مذهبی (Uneuge-Cortèges) دنیای کلاسیک توجهی نشان نداد. بدین گونه، با بدور انداختن کلیه ادیان ملی و مراسم مربوط به آن ها، با مورد خطاب قرار دادن تمام ملت ها بدون قائل شدن تفاوت میان آن ها، خود را بصورت اولین دین جهانی ممکن در آورد. یهودیت نیز با خدای جدید همگانی اش، گامی به سوی دین جهانی شدن برداشت، ولی فرزندان اسرائیل در میان مؤمنان و ختنه شدگان (Beschnittenen-Circoncis) همچنان بصورت اشرافیت باقی ماندند⁴¹. مسیحیت حتی قبل از این که بتواند بصورت دین جهانی واقعی درآید می بایست خود را از تصور برتری مسیحیان با منشاء یهودی (که هنوز در به اصطلاح مکاشفهی یوحنا ی رسول، حاکم بود)، برهاند از طرف دیگر، اسلام با حفظ مراسم و تشریفات اختصاصاً شرقی خود، قلمرو نفوذ خویش را فی نفسه در شرق و افریقای شمالی - که توسط اعراب بدوی بصورت مسکونی در آمده بود - محدود کرد. اسلام در اینجا توانست بصورت دین مسلط درآید و در غرب، در این زمینه توفیقی نیافت.

ثانیا، مسیحیت تاری را به ارتعاش در آورد که می توانست پژواک خود را در قلبهای بی شماری باز یابد. وجدان گناهکار مسیحی - (Christliche Sundenbewusstsein) ، به تمامی شکوه ها در زمینه ی فلاکت روزگار مادی و اخلاقی عمومی، پاسخ داد: چنین است و به گونه ای دیگر نتواند بود؛ مسئول فساد و تباهی جهان، توئی، شمائید، این فساد و تباهی هر کدامین (Chacun)

است! و کجا بود انسانی که بگوید: نه؟
 مه اکولپا!⁴² غیر ممکن بود که به اذعان سهم مجرمیت
 هر کدامین در بدبختی عمومی تن در نداد و این
 همچنین به مثابه پیش شرط رستگاری معنوی به شمار
 می‌رفت که مسیحیت آن را همراه با خود اعلام کرده
 بود. و این رستگاری معنوی بدان گونه سامان داده
 شده بود که به سادگی می‌توانست توسط پیروان جوامع
 مذهبی قدیمی قابل درک باشد. برای تمامی این ادیان
 قدیمی، مفهوم قربانی به عنوان کفاره‌ی گناهان - به
 منظور آشتی با خدائی که به او توهین شده -، یک
 مفهوم متداول بود، [در این حال] چگونه می‌توانست
 ایده یک میانجی که، با خود قربانی، گناهان بشریت
 را، یک بار برای همیشه، پاک می‌کند زمینه‌ی
 مساعدی نیابد؟ بنابراین، مسیحیت، این احساس شایع
 در میان عموم را، که انسان خود در فساد و تباهی
 عمومی مقصر است، به عنوان وجدان گناهکار هر فرد
 به روشنی به بیان آورد و هم زمان با آن، با
 قربانی بنیانگذار خود، در همه جا، شکل ساده قابل
 قبولی از رستگاری معنوی از جهان فاسد و تسلا
 وجدان را ارائه داد [و با این کار] مجدداً توانائی
 خود برای دین جهانی شدن و به عبارت دیگر، درست
 منطبق با جهان موجود را محفوظ نگه داشت.

به این ترتیب بود که از میان هزاران پیامبر و
 موعظه گر در صحاری خشک که آن روزگاران را، با
 نوآوری‌های دینی بی‌شمار خویش، می‌انباشتند تنها
 بنیانگذاران مسیحیت توفیق یافتند. نه فقط در
 فلسطین بلکه در سراسر شرق، چنان بنیانگذاران دینی
 مثل مور و ملخ وُل می‌خوردند، که می‌توان گفت که
 در میان آن‌ها نبردی داروینی، برای ادامه‌ی بقاء
 در عرصه‌ی ایده‌ها، جریان داشت. بیش از هر چیز، به
 یُمن نکات گسترش یافته در [صفحات] فوق بود که
 مسیحیت پیروز شد. این که مسیحیت چگونه کم کم - از

طریق دستچین طبیعی در نبردی که فرقه ها با هم داشتند و در مبارزه علیه دنیای غیر مسیحی⁴³، [ولی] بطور مداوم در تکوین و تکمیل خصلت دین جهانی خود پرداخت چیز است که آن را تاریخ کلیسا در سه قرن اولیه میلادی در جزئیات خود [به ما] می آموزد.

یادداشت ها

- 1 – درباره برونو بائر مراجعه کنید به "اندیشه رهائی"، شماره اول، صفحه ۲۰۶.
- 2 – درباره ارنست رنان مراجعه کنید به همانجا، همان شماره، ص ۲۰۵.
- 3 – Libre penseur جریان فکری بود که از قرون وسطی کم کم در اروپا رایج شد. پیروان این جریان بویژه در زمینه مسائل مذهبی به حکم عقل عمل می کردند و برای امور نقلی اعتباری قائل نبودند و نمی خواستند تحت تاثیر هیچ گونه دگم از پیش تعیین شده ای قرار گیرند.
- 4 – واژه "فیلسوفان" که در متن آلمانی مقاله وجود ندارد، از ترجمه فرانسوی آن نقل شده است.
- 5 – اصطلاح "آریائی" که امروز کهنه و غیر علمی تلقی می شود، در اصل، چیزی نبود جز نامی که ساکنان قدیمی هند و ایران به خود می دادند. از قرن نوزدهم به بعد، این اصطلاح توسط برخی از دانشمندان مترادف با "هند – اروپائی" – یعنی تمام خلق هائی که به زبان "هند – اروپائی" صحبت می کنند – بکار گرفته شد. بعد ها کوشش شده است که با یاری گرفتن از مفهوم آریائی، یک واحد نژادی از خلق های هند – اروپائی – که هرگز وجود نداشته است – سر هم بندی کنند. فاشیست های آلمانی این اصطلاح را به نوعی بکار گرفتند که گویا "آریائی ها" نمایندگان یک نژاد برترند. فریدریش انگلس، با استفاده از اصطلاح "آریائی"، کاری جز بکارگیری مصطلحات علمی زمان خود نمی کند و از آن، هند – اروپائیان را مد نظر داشت [یعنی]: "خلق هائی که زبان های شان در اطراف قدیمی ترین آن ها – سانسکریت – گرد می آمد (ف. انگلس: "اداء سهم نسبت به تاریخ ژرمن های کهن")". توضیح از مترجمان فرانسوی مقاله.
- 6 – انگلس، ادیان را بطور کلی به دو دسته تقسیم می کند: 1 – ادیان طبیعی، ادیانی که بدون دخالت مشخص یک فرد بوجود آمده و گسترش یافته اند مانند بت پرستی سیاهان و دین بدوی آریائی ها. 2 – ادیان ساختگی که توسط یک فرد (پیغمبر) ساخته و پرداخته شده اند.
- 7 – درباره کنستانتین مراجعه شود به "اندیشه رهائی"، شماره اول، ص ۲۰۶.

8 – CHRISTIAN GOTTLIEB WILKE (۱۸۰۸-۱۸۷۱)، فیلسوف و مورخ آلمانی که زندگی خود را وقف تحقیقات در زمینه تاریخچه‌ی انجیل‌ها کرد (توضیح از مترجمان فرانسوی کتاب "مارکس و انگلس درباره دین" در بخش فهرست اعلام).

9 – منظور ارتجاعی است که پس از شکست انقلاب ۱۸۴۸ در آلمان از نو مستقر شد. انقلاب ۱۸۴۸ در فرانسه آغاز شد، بسیاری از کشورهای اروپائی نظیر آلمان، اتریش، ایتالیا، مجارستان و لهستان را در بر گرفت و همه جا، این "بهار خلق‌ها"، بازگشت ارتجاع و سرکوب را بدنبال داشت.

10 - در شماره گذشته "اندیشه‌های" در یادداشت‌های متعدد (۴۷، ۶۷، ۸۲ و غیره) این بحث را مطرح کردیم که چهار انجیل موجود (از میان انجیل‌های بسیار دیگر که در قرون وسطی برای جلوگیری از وجود تفاوت در کلام خدا، توسط کلیسا سوخته و نابود شدند) هیچ یک کلام خدا و پسر او عیسی مسیح نبودند که به وسیله‌ی به اصطلاح حواریون روایت شده باشند. از یک کتاب کوچک بنام "مکاشفه یوحنا ی رسول" که (در سال ۶۸-۶۹ میلادی توسط شخصی ناشناس نوشته شد) بگذریم بقیه کتاب بیش از ۷۰۰ صفحه‌ای "عهد جدید"، در زمان‌های مختلف، حداقل دو سه قرن بعد از تاریخ مفروض مرگ موجودی کم و بیش افسانه‌ای بنام عیسی مسیح (تاریخ وفات او بر اساس منابع متفاوت مسیحی بین سال ۲۹ تا ۳۳ میلادی)، به نگارش در آمده‌اند. با این که بخش‌های مختلف "عهد جدید" و به ویژه انجیل‌ها در زمان‌های متفاوت نوشته شده با این حال بطور متقابل به هم وابسته‌اند بدین معنا مطالب عنوان شده در یک انجیل، به هنگام نگارش انجیل دیگر (غالباً در چندین دهه بعد) مد نظر قرار می‌گرفت تا هم خدای ناکرده در کلام خدا چند گونی نباشد و هم آن کلام از طریق منابع متوازی متعدد (به اصطلاح نوشته‌های شاگردان مسیح) و یا بقول آخوند‌های ما از طریق روایات متواتر، تأیید شده باشد.

کار ویلکه در زمینه‌ی قالب انجیل‌ها را برونو بائر در مورد محتوی آن‌ها تکمیل کرد. بدین معنا اگر ویلکه زبان و سبک و شیوه نگارش انجیل‌ها را مورد مطالعه قرار داد و اثبات کرد که چهار انجیل موجود در یک دوره نوشته نشده‌اند، بائر از طریق بررسی محتوای چهار انجیل به همین نتیجه رسید و نشان داد که علی‌رغم تمام تلاش نویسندگان انجیل‌های بعدی در تقلید از سبک نگارش و محتوای انجیل‌های قبلی، باز قادر نشده‌اند که ناخواسته دُم خروس را نمایان نکنند. خوب است در این زمینه مثالی بزنیم. فرض کنیم که امروز کسی بخواهد مطلبی بنویسد و به هر علت و انگیزه‌ای چنین وانمود کند که نوشته مثلاً متعلق به زمان فتعلی شاه قاجار است. با فرض تسلط کامل به وقایع آن دوران و با تقلید کامل از نثر آن عصر، محال است در چند ده صفحه‌ی نوشته، مطلبی، واقعه‌ای، نکته‌ای را عنوان نکند که نه متعلق به دوره مورد ادعا (مثلاً فتعلی شاه) بلکه قبل یا بعد آن (مثلاً آغا محمد خان یا ناصر الدین شاه) و یا حتی زمان نگارش مطلب (حاکمیت رژیم ولایت فقیه خمینی) باشد. و این امر نمی‌تواند از نظر یک محقق و مورخ دقیق پوشیده بماند (بگذریم از این پیشوایان مذهبی - نویسندگان انجیل‌ها - نه تنها آدم‌های چندان زیرکی نبوده‌اند بلکه در زمینه اقتباس و تقلید نیز استعداد چندان‌ی نداشته‌اند). در مورد شکل یا قالب نوشته نیز همین طور. علی‌رغم تمام چیره دستی در تقلید از نثر یک دوره، محال است در چند ده صفحه‌ی نوشته، یک تشبیه یا تمثیل یا ضرب المثل یا اصطلاح ارائه نشود که نه دقیقاً مورد استعمال آن دوره مورد ادعا (مثلاً عصر قاجار) بلکه قبل یا بعد آن دوره و یا حتی متعلق به زمان نگارش مطلب باشد و یا واژه‌ای بکار نرود که در دوره مورد بحث یا وجود نداشته یا به مفهوم متفاوتی بکار می‌رفته است. و تمامی این نکات از نظر یک زبان‌شناس و سبک‌شناس دقیق نمی‌تواند مخفی بماند. همان طوری که مثلاً تابلوهای بزرگان نقاشی هر قدر هم استادانه تقلید شود باز توسط متخصصان فن قابل تشخیص است که تابلو تقلبی و به چه دلیل تقلبی است. چرا که در تمام این گونه موارد، چیزی وجود دارد که ما از آن به عنوان دُم خروس نام برده‌ایم. این نوع دُم خروس‌ها، به طوری که ویلکه و بائر نشان داده‌اند، در انجیل‌ها چه

فراوانند. هیجده قرن طول کشید تا به نحو غیر قابل انکاری ثابت شود که از الف تا یای کتاب "عهد جدید" تقلبی است. چند قرن لازم است که احکام علمی بر باور عمومی گره بخورد؟ این مسئله‌ای جداگانه است.

11 – درباره اشتراوس مراجعه کنید به "اندیشه رهائی"، شماره اول، ص ۲۰۶.

12 – درباره فیلون مراجعه کنید به همانجا، همان صفحه.

13 – درباره سمنک مراجعه کنید به همانجا، همان صفحه.

14 – Logos واژه یونانی به معنای کلام، خرد.

الف – در فلسفه: از نظر رواقیون، یکی از نام های خدا. و از نظر نو افلاطونی ها، موجودی است که واسطه بین خدا و دنیا.

ب – در الهیات ک به معنای کلام خدا. در اینجا همین مفهوم دوم در نظر است. برای اطلاع بیشتر از مفاهیم و موارد استعمال آن در "عهد جدید" مراجعه کنید به Dictionnaire des religions انتشارات Presses universitaires de France چاپ ۱۹۸۴، صفحات ۹۵۱-۹۵۳.

15 – Caius Julius Caesar Octavianus Augustus، تاریخ تولد ۶۳ قبل از میلاد، تاریخ مرگ، ۱۴ قبل از میلاد. امپراتور روم در سال های ۲۷ تا ۱۴ قبل از میلاد. اوگوست برادرزاده ژولیوس سزار (16) بود. ژولیوس سزار در سال ۴۵ قبل از میلاد، اوگوست را به فرزند خواندگی پذیرفت و به هنگام مرگ سزار، به عنوان جانشین او شناخته شد. ولی مجبور شد تا سال ۲۷ قبل از میلاد، امپراطوری روم را به همراه آنتوان ولپید اداره کند. و در این سال بود که با "ماموریت الهی" که گویا به او محول شده بود حریفان خود را بطور کامل کنار زد.

16 – Caius Julius Caesar (تاریخ تولد ۱۰۱ قبل از میلاد، تاریخ مرگ ۴۴ قبل از میلاد). او امپراطوری روم را به همراه کراسوس و پومیئه اداره می کرد. در زمانی که قرار بود به عنوان امپراطور انتخاب شود توسط بُروتوس به قتل رسید.

17 – Apollon خدای روشنایی. فرزند زئوس. در طی قرون، القاب او افزایش می یابند از جمله می توان از خدای موسیقی، خدای شعر، نگهبان الهه ها نام برد.

18 – اشاره انگلس به شعر "خدا آپولون" اثر هانریش هاینه است (توضیح از زیرنویس ترجمه فرانسوی مقاله).

19 – در ترجمه فرانسوی مقاله بجای Schlusstein اصطلاح Clef de voûte بکار برده شد که مفهوم عبارت انگلس را با دقت و روشنی بیشتری بیان می کند. Clef de voûte عبارت از سنگ گوشه داری ست که در بخش مرکزی یک طاق قرار می دهند تا تعادل سایر سنگ های طاق را حفظ کند. به دیگر سخن، با برداشتن Clef de voûte، تمامی طاق فرو می ریزد.

20 – "همان طوری که اوالد [درباره اوالد مراجعه شود به "اندیشه رهائی"، شماره اول، ص ۲۱۷] نشان داده است، یهودیان در کتب خطی نقطه گذاری شده خود (یعنی حاوی حروف مصوت و

علامات نقطه گذاری)، نام JAHVE را که تلفظ آن ممنوع بوده با حروف صامت می‌نوشتند و بجای آن ، نام ADONAI [پروردگار من] را با حروف مصوت می خواندند. چیزی که نسل های بعدی آن را بصورت Jéhavah خواندند. بنابراین، این کلمه [Jéhavah] نام خدا نیست بلکه ناشی از خطاهای فاحش دستوری است: خیلی ساده، در زبان عبری، [تصوّر وجود چنین کلمه‌ای] غیر ممکن است". توضیح از فردریش انگلس. پرانتز از او، و گروه ها از ماست. برای توضیحات اضافی در رابطه با مطالب ارائه شده در این زیرنویس، به ویژه درباره حروف صامت و مصوت در زبان عبری ، مراجعه شود به "اندیشه رهائی" ، شماره اول ، ص ۲۱۸.

21 – درباره اپوکالیپس سن ژان یا "مکاشفه یوحنا رسول" مراجعه شود به مقاله انگلس تحت عنوان "اداء سهم نسبت به تاریخ مسیحیت اولیه" و زیرنویس های مربوط به آن در "اندیشه رهائی" ، شماره اول، صفحات ۱۸۰-۲۲۸.

22 – درباره ی چهار انجیل، نامه‌های حواریون ("نامه های رسولان")، چگونگی تبیین حدود و مقررات مربوط به انضباط، اخلاق و دگم‌های مذهبی مسیحی مراجعه شود به همانجا، همان شماره به زیرنویس های متعدد آن (از جمله شماره های ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۱۱۷، ۱۲۰). برای مطالعه متن چهار انجیل و نامه های حواریون مراجعه کنید به ترجمه فارسی "عهد جدید" (مشخصات این ترجمه در همانجا، همان شماره، زیرنویس شماره ۱۰، ارائه شده است) صفحات ۳۱۸ – ۳ و ۶۶۷ – ۴۰۸.

23 – در زیر نویس ۱۰۷ ("اندیشه رهائی"، شماره اول، ص ۲۲۱) درباره واژه PAIEN و معانی مختلف آن بویژه در مورد مفهوم آن در تاریخ مذهبی مسیحیت اولیه توضیحاتی داده‌ایم. مفهوم Païen در آن ایام با معانی امروزی آن (کافر، مُشرک، بی دین و غیره) متفاوت بود و در یک کلام، به غیر یهودیان اطلاق می‌شد. تفاوت یهودیان مسیحی شده با دیگر مسیحیان با همین واژه païen قابل تشخیص بود. انگلس در مقاله "اداء سهم نسبت به تاریخ مسیحیت اولیه" با توجه به قدیمی ترین سند مسیحیت یعنی اپوکالیپس یوحنا ("مکاشفه یوحنا رسول") ، به روی نکته بسیار جالبی انگشت می گذارد: مسیحیان اولیه هنوز خود را یهودی می دانستند و حتی وقتی یوحنا بارگاه خدا را توصیف می کند در صف مقدم بارگاه ۱۴۴۰۰۰ مرد یهودی (مرکب از ۱۲ طایفه یهود و هر طایفه ۱۲۰۰۰) قرار دارند و در پشت سر این هاست که جمعیت بیشماری از روی آورندگان به "این یهودیت تجدید حیات یافته" (یعنی مسیحیت) مشاهده می شود. (در این زمینه مراجعه کنید به همانجا، همان شماره ، صفحات ۱۸۹-۱۹۰).

24 – از زمان سی لا syllā یا سولا sūlla، ژنرال و سیاستمدار قدرتمند روم (تاریخ تولد ۱۳۸ قبل از میلاد، تاریخ وفات ۷۸ قبل از میلاد) به بعد، کنسول‌های روم پروکنسول نامیده شدند. پروکنسول، حکومت یک ایالت (درباره ایالت مراجعه شود به زیر نویس شماره ۲۵) را از امپراتور بدست می آورد و در قلمرو فرمانروائی خود، قوای نظامی ، مدنی و قضائی را در اختیار داشت.

25 – در روم قدیم، مناطق و کشورهای متصرفی خارج از ایتالیا را که تحت انقیاد قوانین رومی در آمده و توسط یک حاکم (پروکنسول) رومی اداره می شدند، ایالات می خواندند. همان طوری که کشورهای مستعمره، "ایالت" یا "استان" کشورهای استعماری بوده مثلاً الجزایر تا قبل از استقلال یکی از استان های (Département) فرانسه بود و حتی امروز ، مستعمرات فرانسه نظیر گویان، گوادلوپ و غیره با هزاران کیلومتر فاصله از خاک فرانسه ، "استان ها" ی آن (استان های

ماوراء بحار") نامیده می شوند. به هر تقدیر، در ترجمه حاضر هر جا که از "ایالات" نام برده می شود، منظور کشورهای تحت سلطه روم است نه "ایالات" به مفهوم متداول آن.

26 – CAIUS PETRONIUS ARBITER PETRONE (تاریخ مرگ، سال ۶۵ یا ۶۶ میلادی). نویسنده‌ی رومی. اپیکورین. از محارم نرون، امپراتور دوم. در اثر شرکت در توطئه پیزون (Pison) مجبور به خودکشی شد. به نظر می‌رسد که اشاره‌ی انگلس به اثر معروف او "ساتیریکون" باشد.

27 – TIBERIUS CLAUDIUS NERO (تاریخ تولد سال ۴۲ قبل از میلاد، تاریخ مرگ سال ۳۷ میلادی). امپراتور روم از سال ۱۴ تا ۳۷ میلادی.

28 – LUCIUS DOMITIUS CLAUDIUS NERO (تاریخ تولد سال ۳۷، تاریخ مرگ سال ۶۷ میلادی). امپراتور روم از سال ۵۴ تا ۶۸ میلادی.

29 – Lansquenet (به آلمانی Landsknecht) مرکب از Knecht، نوکر و Land روستا. در قرن پانزده و شانزده میلادی عبارت بود از نیروی پیاده نظام آلمانی که به عنوان مزدور در فرانسه خدمت می کردند.

30 – Patricien، در تاریخ روم، به فردی اطلاق می شد که از زمان تولد به طبقه ممتاز شهروندان رومی تعلق داشت و از امتیازات متعددی برخوردار بود. در نقطه مقابل پاتریسین، پلبین (عامه مردم) قرار داشت.

31 - درباره تاسیت مراجعه کنید به [اندیشه رهایی](#)، شماره اول، ص ۲۰۹.

32 – GAULE نامی بود که رومی ها به مناطق اشغالی توسط سلت ها می دادند که از نظر آن ها شامل کشورهای کنونی در دو طرف آلپ می شد، نه گل به مفهوم خاص آن یعنی مناطقی که در سوی دیگر آلپ، بین آلپ، پیرنه و اقیانوس اطلس و رودخانه راین قرار داشت، یعنی نه فقط فرانسه کنونی بلکه همچنین بلژیک، سوئیس و کناره های جنوبی رودخانه راین.

33 – "بنا به نظر فالمرایر FALLMERAYER هنوز تا قرن نهم [میلادی] در مایناى MAINA پلوپونز Pélouponese، دهقانان برای زئوس قربانی می دادند" (توضیح از انگلس). فالمرایر می نویسد: "من نمی خواهم که مجدداً در اطراف ساکنان و نام ناحیه مانی Mani یا ماینا Maina [واقع در یکی از جزایر یونان] جار و جنجال برپا شود. به هر حال، یک چیز قطعی است: ماینائی ها ... در قرن نهم بعد از میلاد هنوز بت پرست (Idolatre) بودند ...". (مراجعه شود به ژاکوب فیلیپ فالمرایر: "تصرف یونان توسط اسلاوها چه تأثیری بر سیتیهی آتن و آتیک Attique [شبه جزیره‌ای در یونان] بر جای گذاشت؟ یا دلایلی جدید در تائید تز مربوط به منشاء یونانی های جدید، ارائه شده در جلد اول تاریخ شبه الجزیره موره MORRE ["موره" نام دیگر "پلوپونز" است] طی قرون وسطی"، اشتوتگارت و توپینگن، ۱۸۳۵، صفحات ۷۸-۷۹). "توضیح مترجمان فرانسوی مقاله انگلس. مضافاً در زمینه مباحث فوق همچنین مراجعه شود به مقاله دیگر انگلس در شماره اول "اندیشه رهایی"، ص ۲۰۱ و نیز به زیرنویس (۱۱۴) در صفحات ۲۲۲-۲۲۳.

34 – Spartacus ، رهبر بردگان شورشی علیه امپراتوری روم. در سال ۷۳ قبل از میلاد، به همراه هفتاد تن از بردگان از یک مدرسه گلاادیاتورها گریخت و بردگان را به شورش مسلحانه فراخواند. اسپارتاکوس در رأس ارتشی از چندین ده هزار نفر، ارتش های روم را که بخش اعظم آن در خارج از ایتالیا قرار داشت ، یکی بعد از دیگری در هم شکست و ارکان امپراطوری روم را به لرزه در آورد. اسپارتاکوس در سال ۷۱ قبل از میلاد، توسط کراسوس ، ژنرال رومی، مغلوب شد و در میدان نبرد جان باخت. جنبش اسپارتاکوس، عظیم ترین و در عین حال آخرین شورش بزرگ بردگان در دنیای قدیم بود.

35 – اشاره انگلس در اینجا به داستان مرد ثروتمند و لازار (Lazare) فقیر در "عهد جدید" است که متن آن را از روی ترجمه فارسی (که مشخصات این ترجمه فارسی را در شماره اول "اندیشه رهائی"، ص ۲۰۵ ارائه داده ایم) در زیر نقل می کنیم:

"توانگر و ایلعازر

۱۹ مرد ثروتمندی بود که همیشه لباسی ارغوانی و از کتان لطیف می پوشید و با خوش گذرانی فراوان زندگی می کرد. ۲۰ در جلوی در خانه ای او گدای زخم الودی بنام ایلعازر خوابیده بود ۲۱ که آرزو می داشت با ریزه های سفره ای آن ثروتمند شکم خود را پر کند. حتی سگ ها می آمدند و زخم های او را می لیسیدند. ۲۲ یک روز آن فقیر مُرد و فرشتگان او را به آغوش ابراهیم بردند. آن ثروتمند هم مُرد و به خاک سپرده شد. ۲۳ او که در دنیای مردگان در عذاب بود نگاهی به بالا کرد و از دور، ابراهیم را با ایلعازر که در کنار او بود دید. ۲۴ فریاد زد "ای پدر من ابراهیم، به من رحم کن. ایلعازر را بفرست تا سر انگشتش را به آب بزند و زبان مرا خنک کند چون من در این آتش عذاب می کشم". ۲۵ اما ابراهیم گفت: "فرزندم، به خاطر بیاور که وقتی زنده بودی همه چیزهای خوب نصیب تو و بدی ها نصیب ایلعازر شد. حالا او در اینجا آسوده است و تو در عذاب هستی ...". ("عهد جدید"، ترجمه فارسی، ص ۲۱۸، انجیل به روایت لوقا، فصل شانزدهم، آیات ۱۹ تا ۲۵).

36 – محمد معین در شرح احوال سهنک از جمله می نویسد:

"... ناقدان کردار او را با گفتارش چندان سازگار نیافته اند، اما بسیاری معتقدند بر این که خوش رفتاری نرون در سال های اول سلطنت بر اثر رفتار این حکیم بوده است و لیکن آن امپراتور مخبط و سببیت بر مزاجش غالب بود، فجایعی که مرتکب شده در تواریخ مضبوط و مایه حیرت است از جمله آن که بر فضایل و جاه و منزلت و مال و ثروت مربی خود سنکا رشک برده بدو فرمان داد که رگ های خویش را بگسلد. حکیم از اطاعت چاره ای نداشت و بدست خود رشته ی زندگی خویش را قطع کرد" (فرهنگ فارسی، محمد معین، جلد پنجم، ص ۸۱۲).

37 – Aulus Flaccus Persius (تاریخ تولد ۳۴، تاریخ وفات ۶۲ میلادی)، رواقی و طنزنویس رومی (توضیح از فهرست اعلام کتاب "مارکس و انگلس درباره دین").

38 – واژه "اجتماعی" در متن آلمانی وجود ندارد، از ترجمه ی فرانسوی مقاله نقل می شود.

39 – یکی از نمونه های برجسته این تناقض در آموزش و رفتار را، در صفحات قبل در متن مقاله، در مورد سهنک مشاهده کرده ایم.

40 – مثلاً در انجیل به روایت متی می خوانیم:

"عیسی سخن آنان را شنید و گفت: "... من رحمت می خواهم نه قربانی، زیرا من نیامدم تا پرهیزکاران را دعوت کنم بلکه گناهکاران را".

(همان ترجمه فارسی، فصل نهم، آیه ۱۳، ص ۲۶).

41 – "و شما باید با بریدن غشاء فوقانی آلت خود، ختنه شوید و این باید به عنوان نشانه‌ی پیمان بین من و شما باشد. و هر فرد مذکر از میان خود شما باید در سن هشت روزه ختنه شود... و هر فرد مذکر ختنه نشده ای که به ختنه شدن و قطع غشاء فوقانی آلت خود تن در ندهد باید از میان خلق خود طرد گردد. او پیمان با مرا نقض کرده است"

("عهد عتیق"، "سفر پیدایش"، فصل ۱۷، آیات ۱۱ تا ۱۴، به نقل از ترجمه فرانسوی "Saintes-Ecritures" ص ۲۴ – مشخصات این ترجمه در شماره اول "اندیشه رهائی"، صفحات ۲۱۱ – ۲۱۲ نقل شده است).

"در همین هنگام، یهوه به یوشع (Josué) گفت: چاقوئی از سنگ چخماق (Silex) برای خود بساز، و از نو، فرزندان اسرائیل را برای بار دوم ختنه کن"

(عهد عتیق، "سفر یوشع"، فصل پنجم، آیه دوم، به نقل از همانجا، ص ۲۵۷).

در عهد عتیق ("تورات") به دفعات از ختنه، شرایط آن و اهمیت آن سخن رفته است (از جمله مراجعه شود به "سفر لاویان" – Le lévitique –، همانجا، ص ۱۳۲). ختنه یکی از دگم‌های اساسی یهودیت است (و نیز یکی از موارد متعددی است که اسلام از یهودیت به عاریت گرفته همچنان که در موارد متعدد دیگر از مسیحیت و ادیان قدیم ایرانی اقتباس کرده است) که بعد ها، پس از شکل گیری دگم‌های مسیحیت و جدائی کامل مسیحیت از یهودیت بویژه در "کونسیل نیسه" (درباره کونسیل‌های نیسه در شماره اول "اندیشه رهائی"، ص ۲۱۱ توضیح داده ایم)، از مسیحیت حذف شد. و این یکی دیگر از پیش شرط‌های جهانی شدن مسیحیت بود که انگلس در همین مقاله به زیبایی طرح و باز می‌کند. اما تا قبل از این تاریخ، تمامی مسیحیان با منشاء یهودی، از جمله تمامی "حواریون" و حتی خود عیسی مسیح ختنه شده بودند. در کتاب ادعیه (یا "توضیح المسائل") کاتولیک‌ها که با مقدمه (یا "حاشیه") پاپ پل ششم انتشار یافته است در مورد ختنه شدن عیسی از جمله چنین می‌خوانیم:

"هشت روز پس از تولد، کودک یهودی بدنبال مراسم ختنه، وارد قلمرو خلق خدا می‌شود. عیسی خواست که تسلیم این مراسم شود و در عین حال نامی (Jesus) به او اعطاء شد که معنای آن: "خداوند نجات دهنده" است..."

(Missel du peuple chretien, Editions Breplos, Paris, PP 77-78).

نکته جالب در اینجا است که در روز اول ژانویه، "روز ختنه شدن عیسی مسیح"، هنوز یکی از اعیاد مهم مسیحیانی است که خود لااقل ۱۶ قرن است که ختنه نمی‌شوند.

در مورد ختنه، منشاء آن، مراسم و تشریفات مخصوص به آن، قاعده و استثنائات آن مراجعه شود به "فرهنگ ادیان" (اشاره شود در همین شماره، زیرنویس شماره ۱۴)، صفحات ۲۹۲-۲۹۳.

قبل از این که موضوع مورد بحث در اینجا را با مراجعه به عهد جدید ("انجیل مقدس") بدنبال کنیم، تذکر یک نکته لازم است:

چهار منبعی از عهد جدید که در دست داریم و هر چهار منبع "با دقت" از "متن یونانی" ترجمه شده‌اند، در زمینه‌ی مورد بحث (ختنه)، به ویژه در نقاط اساسی و حساس، با هم بسیار متفاوتند. مشخصات سه منبع را در شماره اول "اندیشه رهائی"، در صفحات ۲۰۵، ۲۱۰ و ۲۱۱-۲۱۲ آورده‌ایم. منبع چهارم ترجمه‌ی فارسی دیگری است از عهد جدید که در این فاصله بدست ما رسیده است با مشخصات: "کتاب عهد جدید یعنی انجیل مقدس، خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح که از زبان اصلی یونانی ترجمه شده است". محل چاپ و تاریخ انتشار نامعلوم. برای روشن تر شدن بحث ما در اینجا ارائه یک توضیح اضافی در مورد این چهار منبع لازم است:

- "Les Saintes Ecritures" (حاوی عهد عتیق و عهد جدید)، توسط یهودیان امریکائی در نیویورک به چاپ رسیده است .
 - "Le nouveau testament" (عهد جدید) توسط کاتولیک‌های فرانسوی در پاریس چاپ شده است.
 - "مژده برای عصر جدید یا عهد جدید، خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح که از زبان یونانی ترجمه شده است" توسط ارامنه‌ی ایران در تهران منتشر شده است.
 - "کتاب عهد جدید یعنی انجیل مقدس، خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح..." (علی‌رغم عدم اشاره در مورد محل چاپ، با توجه به شکل حروف چاپی، نحوه چاپ، شیوه ترجمه فارسی و غیره قطعاً در یکی از کشورهای عربی - احتمالاً سوریه - به چاپ رسیده است).
- در این حال، می‌توان درک کرد که چرا سه ترجمه اخیر الذکر با هم و دو ترجمه فارسی با یک دیگر (در اینجا بی‌این که ضروری ببینیم وارد جزئیات شده و تک تک اختلافات را نشان دهیم فقط اشاره می‌کنیم که در ترجمه فارسی "عهد جدید" - چاپ تهران - در بسیاری موارد واژه‌های "ختنه"، "مختون" و "نامختون" حذف شده است. مثلاً یک نمونه: "بلکه آن‌ها به این حقیقت پی بردند که خدا مرا مأمور اعلام انجیل به غیر یهودیان ساخته است همان طوری که وظیفه اعلام انجیل به یهودیان را به پطرس محول کرده بود. زیرا همان خدائی که به من قدرت داد تا رسول غیر یهودیان باشم، به پطرس نیز قدرت داد تا رسول یهودیان باشد". "نامه به غلاطیان"، فصل دوم، آیات 7-8، ترجمه فارسی چاپ تهران، صفحات ۵۱۰-۵۱۱. اما همین عبارات در ترجمه فارسی دیگر، در صفحه ۳۰۱ بدین گونه آمده است: "بلکه به خلاف آن چون دیدند که بشارت نا مختومان به من سپرده شد چنان که بشارت مختومان به پطرس. زیرا او که برای رسالت مختومان در پطرس عمل کرد در من هم برای امت‌ها عمل کرد" اختلاف دارند و خصوصاً می‌توان درک کرد که چرا سه ترجمه فوق "عهد جدید" از منابع مسیحی با ترجمه‌ی "عهد جدید" از منابع یهودی با هم، در نقاط حساس بسیار متفاوتند. به ویژه اختلافات اخیر الذکر بیشتر قابل فهم است چرا که بحث بر سر یک موضوع گری، یکی از دگم‌های فراموش شده برای یکی، هنوز اساسی و مهم برای دیگریست. یکی می‌کوشد، تا حد ممکن، فراموش کند و دیگری می‌کوشد، همه جا، بیاد بیاورد.
- با این توضیحات باز گردیم به موضوع "ختنه" در عهد جدید. ولی قبل از این که چند نمونه ارائه دهیم باز ناگزیر به تذکر یک نکته هستیم: در ارائه نمونه‌ها برای سهولت مراجعه، ترجیح می‌دهیم که از ترجمه فارسی "عهد جدید" استفاده کنیم ولی اشکال قضیه در این است، همان طوری که قبلاً نیز متذکر شده‌ایم، دو ترجمه فارسی با این که هر دو "از اصل یونانی" به فارسی ترجمه شده‌اند، بسیار با هم متفاوتند و ترجیح یکی بر دیگری بسیار دشوار و پی‌بردن به این که کدام یک "دقیق‌تر" و به "متن یونانی" نزدیک‌تر است، از این هم دشوارتر (قضاوت این امر با کسانی است که به زبان یونانی آشنائی دارند). ترجمه‌ی فارسی عهد جدید - چاپ شده احتمالاً در سوریه -، به ترجمه‌های فرانسوی آن کم و بیش نزدیک است ولی عیب عمده‌اش این است که فارسی آن تقریباً قابل فهم نیست و از این بابت بسیار شباهت دارد به ترجمه‌های فارسی قرآن‌های عهد جدید - بویژه در مورد موضوع مورد بحث (ختنه)، خصوصاً در مواردی که در زیر انتخاب نشده‌اند -، تفاوت‌های مهم دارند، با این حال در نقل قول‌های زیر از این ترجمه فارسی استفاده کرده‌ایم به چند دلیل:
- 1 - سعس کرده‌ایم بخش‌هایی از این ترجمه را انتخاب کنیم که کلمات "ختنه"، "مختون" و غیره "مسامحاً" در آن‌ها حذف نشده‌اند ("مختون" و "یهودی" ممکن است در نهایت یکی باشد ولی مترجمان فارسی عهد جدید بیش از هر کس دیگر می‌دانند که دقیقاً یکی نیستند).
 - 2 - ترجمه فارسی آن روان است.
 - 3 - برای خوانندگان ایرانی، دسترسی و مراجعه به این ترجمه، سهل‌تر است.
- با این همه، در موارد اختلاف مهم، کلمه یا عبارت ترجمه فارسی دیگر را در بین (()) نقل می‌کنیم.

باری، در عهد جدید، به دفعات درباره ختنه سخن می‌رود ولی نکته جالب اینجا است که از دو اشاره کوتاه در "انجیل به روایت لوقا" و "کارهای رسولان" که بگذریم باقی مربوط به نامه‌های پل یا "پولس رسول" است (درباره پل مراجعه کنید به شماره اول "اندیشه رهائی"، ص ۲۱۳. و آن دو مورد نیز مربوط به گذشته، مربوط به شخصیت های تورات است: ختنه شدن یحیی (لوقا، فصل اول، آیه ۵۹) و اعطاء ختنه از طرف خدا "به عنوان نشانه‌ی پیمان خود به ابراهیم" ("کارهای رسولان"، فصل هفتم، آیه ۸).

اما بحث های عهد جدید درباره ختنه که در نامه‌های پولس رسول (همان طوری که قبلاً دیده‌ایم، به گفته خود او "بشارت نا مختومان" (یعنی مسیحیان با منشاء غیر یهودی یعنی رومیان و یونانیان) با مسیحیان با منشاء یهودی است که ختنه به عنوان یک امتیاز برجسته و یا بقول انگلس به عنوان نشانه‌ی اشرافیت اینان به شمار می‌رفت. پل، این جدل را در نامه‌های خود به کرات دنبال می‌کند (از جمله مراجعه کنید به نامه به غلاطیان، فصل دوم، آیه سوم، نامه به رومیان فصل سوم، آیات ۲۹-۳۰ و فصل چهارم، آیه دوازدهم، نامه به کولسیان، فصل دوم، آیه یازدهم، نامه (اول) به قرنتیان، فصل هفتم، آیه نوزدهم، نامه به فیلیپیان، فصل سوم، آیه سوم)، و در همه جا می‌کوشد نشان دهد که ختنه هیچ امتیازی به شمار نمی‌رود:

"پس یهودیان چه مزیتی بر غیریهودیان دارند؟ یا ختنه چه ارزشی دارد" (نامه به رومیان، فصل سوم، آیه اول).

بلکه آنچه ارزش دارد، ایمان به خدا است نه ختنه:

"آیا خدا فقط خدای یهودیان است؟ مگر خدای غیر یهودیان هم نیست؟ البته هست. خدا یکی است و یهودیان ((اهل ختنه)) را بر اساس ایمان و غیر یهودیان ((نامختونان)) را نیز از راه ایمان کاملاً نیک می‌سازد" (همانجا، همان فصل، آیات ۲۹-۳۰).

"خوشا به حال کسی که خداوند گناه او را به حساب نمی‌آورد. آیا این شادی تنها متعلق به آنانی است که ختنه شده اند یا همچنین به کسانی که ختنه نشده‌اند نیز تعلق دارد؟ چنان که از کلام خدا نقل کرده‌ایم: "خدا ایمان ابراهیم را به عنوان نیکی مطلق به حساب او گذاشت". در آن زمان ابراهیم در چه حالت بود؟ آیا قبل از ختنه شدن او بود یا بعد؟ البته قبل از ختنه شدن و ختنه شدنش علامتی بود بر اثبات این که ایمانش، خدا او را پیش از آن که ختنه شود کاملاً نیک شمرده بود. و از این رو ابراهیم پدر همه کسانی است که مختون هستند، نه تنها به خاطر این که ختنه شده‌اند بلکه به خاطر این که از ایمانی که ابراهیم در وقت نامختونی داشت پیروی می‌کنند" (همانجا، فصل چهارم، آیات ۸-۱۲).

جدال بین مسیحیان با منشاء یهودی و مسیحیان غیریهودی، به رهبری "رسول نامختونان" یعنی "پولس رسول" همچنان ادامه می‌یابد. در آغاز در خفا و به اصطلاح با استفاده از شیوه‌های دیپلماتیک، ولی دیگر "رهبران کلیسا"، یا "رسولان اهل ختنه"، به هیچ قیمتی حاضر نیستند که از یکی از اساسی‌ترین دگم‌های مذهبی یهودیت یعنی ختنه چشم‌پوشی کنند تا جایی که می‌کوشند حتی تیطس، همسفر یونانی "پولس رسول" را در اورشلیم ختنه کنند:

"باز چهارده سال بعد با برنابا به اورشلیم برگشتیم و تیطس را با خود بردم. من رفتم زیرا خدا به وسیله الهام به من نشان داده که رفتن من ضروری است و آن مژده ای را که اکنون در میان ملل غیر یهود ((در میان امت ها)) اعلام می‌کنم برای ایشان مطرح کردم، البته اول آن را محرمانه با افراد برجسته کلیسا ((در خلوت به معتبرترین)) در میان گذاشتم مبادا آنچه انجام داده بودم و یا انجام می‌دهم بیهوده باشد. با وجود این که تیطس، همسفر من، یونانی بود، او را مجبور نکردند ((مجبور نشد)) که مختون گردد، اگر چه عده ای که وانمود می‌کردند برادران دینی ما هستند ((و این به سبب برادران کذب بود)) و می‌خواستند او را ختنه کنند..."

("نامه پولس رسول به غلاطیان"، فصل دوم، آیه سوم).

جدال بین طرفداران "اهل ختنه" و طرفدار "نامختونان" در تمامی دو سه قرن اول میلادی ادامه پیدا می‌کند و بالاخره با جدائی کامل مسیحیت از یهودیت و با شکل‌گیری دگم‌های ویژه مسیحیت در کونسیل‌های نیسه خاتمه می‌یابد، نه تنها امتیاز مختون بودن در مسیحیت از بین می‌رود بلکه اصل مسئله یعنی ختنه نیز طرد می‌گردد. و همان طوری که قبلاً نیز اشاره کرده‌ایم یکی دیگر از پیش شرط‌های جهانی شدن مسیحیت آماده می‌شود.

42 - گناه من، جرم من (توضیح از زیرنویس متن آلمانی) .

43 - منظور این عبارت انگلس این است که مسیحیت برای این که بتواند بصورت دین جهانی درآید و خصلت دین جهانی شدن خود را تکمیل کند می‌بایست در طی یک پروسه‌ی طولانی جدال‌های درونی و بیرونی، به دگم‌های خود کم‌کم (در طول چند قرن) ولی بطور مداوم و وقفه ناپذیر شکل بدهد: از طریق سنتز یا دست چین و انتخاب بهترین، در جریان نبرد فرقه‌های مختلف مسیحی، از طریق جدال یهودی - مسیحی یعنی مسیحیت با منشاء یهودی (شرقی) و مسیحیت با منشاء غیر یهودی یعنی رومی - یونانی (غربی) از یک طرف، و مبارزه کلّ دنیای مسیحیت با دنیای غیر مسیحی از طرف دیگر. مسیحیت به شکل کنونی‌اش، مسیحیت به عنوان یک دین جهانی و شکل‌گیری دگم خاص مسیحیت، این پروسه‌ی طولانی سه چهار قرن اول میلادی است در کونسیل‌های نیسه بویژه در کونسیل اول در سال ۳۲۵ میلادی.